

سید فضل الله رضوی پور

بازتابی از شخصیت پیامبر (ص) در سه قصیده زیبای عربی

چکیده:

سه قصیده مهم «برده» کعب بن زهیر و «برده» بوصیری و «کافیة» صفی الدین حلی، در مدح پیامبر گرامی اسلام، از قصائد بی بدیل و بی نظیری هستند که هر یک از منظری جداگانه و با بینشی عمیق و با انگیزه ای جداگانه به بررسی و تبیین قسمتی از ابعاد شخصیتی آن حضرت پرداخته اند، این مقاله، می کوشد تا با تبیین و توضیح قسمتی از این قصائد، بازتابی از شخصیت والای معنوی و روحانی آن حضرت را، با استناد به این قصائد، که همگی ارزش تاریخی و ادبی دارند پردازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: برده، کعب بن زهیر، بوصیری، حلی، شخصیت، پیامبر

اکرم (ص)

مقدمه:

شاعران بسیاری به زبانهای فارسی و تازی و سایر زبانها، قلم به ستایش سلوک عرفانی و انسانی و روحانی محمد(ص) پرداخته اند، اما از آن میان، برخی از قصائد چه به دلیل ارزش تاریخی و چه به دلیل ارزش ادبی و چه به دلیل ارزش فنی، بالاتر از همه قصائد زبان تازی و درخشانتر از تمامی ستارگان آویخته در آسمان ادبیات قرار گرفته اند، پر واضح است که قلم در میان فضایل و مکارم آن حضرت قاصر و آن سینه ای که پهنای درک وجود آن حضرت را داشته باشد نادر، از میان شمار بسیاری از قدر شناسان عالم معنا، برخی چون کعب بن زهیر بن ابی سلمی، بوصیری، صفی الدین حلّی و... اشعاری را به صفحه ادبیات افزوده اند که برای همیشه در اذهان ادیبان و اندیشمندان نقش بسته است، نگارنده با آوردن قسمتی از این اشعار و با شرح و توضیح هر بیت در ذیل آن، سعی در ایجاد رابطه ای عمیق و معنوی با اذهان خوانندگان و شاعران است، تا بدین وسیله هر چه بیشتر و بیشتر با شخصیت بی نظیر و سلوک بی بدیل آن حضرت آشنا گشته، و رفتار و کردار آن بزرگوار روشنگر ظلمتها و جهلها و تاریکی های طریق پرفراز و نشیب معرفت، و گشایشگر رحمت حق بر همگان باشد.

ان شاء...

نُوده: در لغت به معنی جامه راه راه یا پارچه ای که از پشم سیاه درست شود و در اصل به ردا یا عبایی گفته می شد که پیامبر اکرم(ص) بر دوش خویش می انداختند اما بعد ها این اصطلاح شد برای قصیده ای که کعب بن زهیر بن ابی سلمی در مورد پیامبر سرود و نیز به قصیده ای که بوصیری در مورد آن حضرت انشاد نمود.

کعب بن زهیر بن ابی سلمی و قصیده بُرده :

از جمله شاعرانی که در مدح و ستایش نبی اکرم(ص) شعر سرود، کعب بن زهیر بن ابی سلمی بود که در زمان خود پیامبر (ص) می زیسته است، پدر وی یعنی زهیر با آن که در دوره شاعران جاهلی و از جمله شاعران صاحب «معلقه» بود و لی شعرش نه تنها از لحاظ اخلاقی منزّه و پاک بود، بلکه به زبانی روشن و حکیمانه سروده شده بود، زمانی که ندای اسلام به گوش برادر «کعب» یعنی «بجیر» رسید، بجیر بنا به پیشنهاد کعب به سراغ پیامبر می رود تا از دین جدید خبرهایی بیاورد ولی هنگامی که اخلاق بی نظیر پیامبر و سخنان وحی و حق او را می شنود، اسلام می آورد، این مسأله باعث می گردد که کعب از دست برادرش سخت عصبانی شده و دست به مخالفت با اسلام بزند، با این وجود، پیامبر(ص) نیز خون او را مباح می کند بر هر کسی که بر وی دست یازد، کعب تا این خبر را می شنود، سخت از کرده خویش نادم می گردد و گویند در جامه ای مبدل و با اسمی ناشناس به خدمت رسول اکرم (ص) می رود و در مدح ایشان، قصیده معروف «بانت سعاد» (۲) را می سراید، این قصیده به قصیده «برده» نیز معروف است، زیرا که پس از اتمام این قصیده نه تنها پیامبر وی را می بخشد، بلکه ردایی را که بر تن داشت به دوش شاعر می افکند و این ردا به نام «برده» معروف بوده و قصیده وی نیز با همین نام در خاطره ها جاویدان ماند، لازم به توضیح است که این قصیده طبق شیوه اشعار جاهلی سروده شده است، یعنی ابتدا با همان مقدمه سنتی، ذکر معشوق و بی وفایی او و سپس با وصف مرکوب ادامه می یابد تا این که، شاعر با تخلصی زیبا به مدح پیامبر گرامی (ص) و پوزش طلبی از وی می پردازد، این قصیده، بنابر قدمت تاریخی و بنابر تقدیس آن در ادبیات عربی بسیار جاویدان گشته است، به دلیل آن که قصد داریم به سایر قصائد معروف در ادبیات عربی که به ستایش حضرت محمد(ص) پرداخته اند، نظری بیفکنیم، لذا از آوردن،

ابیات سنتی قصیده که درباره معشوق و هجران او و نیز در مورد شتر شاعر می باشد، امتناع می ورزیم (بجز مطلع اول قصیده و چند بیت از وصف مرکوب) تا غرض اصلی آوردن این قصیده در این مقاله، بیشتر و بهتر، برایمان نمودار گردد: (۳)

- ۱- بَأْتِ سَعَادَ قَلْبِي الْيَوْمَ مَتْبُولٌ مَتَّيْمٌ إِثْرَهَا لَمْ يُفِدِ مَكْبُولٌ (۴)
 ۲- وَمَا سَعَادُ غَدَاةِ الْيَمِينِ إِذْ رَحَلُوا أَلَا أَعْنُ غَضِيضَ الطَّرْفِ مَكْحُولٌ

برای آن که ترجمه این ابیات به زیبایی اشعاری که استاد فرزانه و شاعر و محقق توانای معاصر دکتر امیر محمود انوار نمی باشند، لذا ترجمه این دو بیت را ترجیحاً از زبان استاد انوار که در معارضه این ابیات هم به فارسی و هم به عربی قصیده ای نگاشته اند، می شنویم:

سعاد رفت و دلم در هوای او باقیست
 شراب طی شد و جانم هنوز با ساقیست
 هنوز دل به کمند سیاه او در بند
 هنوز جان سر پیمان آن صنم باقیست
 نبود صبح جسدایی غزال گلشن دل
 در آن دمی که بیستند هم‌رهان محمل
 بجز که آهوی پیچیده در گلو ناله
 فرو بهشته دوچشمان سرمه دار خجل

(این ابیات دقیقاً ترجمه آن دو بیت عربی بالاست به زبان شعر).

سپس شاعر اشاره به بی وفائی یار می کند و این که وی هیچگاه به وعده خود عمل نمی کند:

- ۳- وَمَا تَمْسِكُ بِالْعَهْدِ الَّذِي زَعَمْتَ أَلَا كَمَا يَمْسِكُ الْمَاءَ الْغَرَابِيلُ

ترجمه بیت: معشوق هیچگاه به وعده خود عمل نکرد، چون غربالی که آب هیچگاه بر روی آن باقی نمی ماند، یعنی به دنبال معشوقی هستم که به وعده اش عمل کند. سپس شاعر به مرکوب خود اشاره می کند که:

۴- أَمَسْتُ سَعَادَ بَارِضٍ لَا يَبْلُغُهَا إِلَّا الْعَتَاقُ النَّجِيَّاتُ الْمُرَاسِلُ

سعاد در سرزمینی زندگی می کند که هیچ مرکوبی نمی تواند مرا به معشوقم برساند، جز آن اشتران اصیل و نجیب و تیز رو.

بعد از آن که شاعر مرکوب خویش را نیز وصف می کند با این بیت که در اصطلاح ادبی «تخلُّص» نام دارد به غرض اصلی قصیده خویش وارد می گردد:

۵- تَسْعَى الْغَوَاةَ جَنَابِيهَا وَ قَوْلَهُمْ إِنَّكَ يَا بِنَ أَبِي سَلَمَى لَمَقْتُولٍ

گمراهان دو طرف آن را (شتر را) گرفته بودند، در حالی که می گفتند تو ای پسر ابی سلمی حتماً کشته خواهی شد (به سبب دشمنی خود با پیامبر و اسلام).

۶- وَ قَالَ كُلُّ مَنْ كُنْتُ آمَلُهُ لَا أَهْيَيْتُكَ إِنِّي عَنكَ مَشْغُولٍ

و هر دوستی که به او پناه می بردم، از من روی بر می گرداند و می گفت که از تو معذورم (چون می ترسیدند اگر با او دوستی کنند، آنها هم کشته می شوند).

۷- فَقُلْتُ: خَلُّوا سَبِيلِي لِأَبَائِكُمْ فَكُلُّ مَا قَدَّرَ الرَّحْمَنُ مَفْعُولٍ

بنابراین به آنان پاسخ دادم، از کنارم (راهم) دور شوید ای بی پدران، چرا که هر چه خدای مهربان مقدر دارد همان خواهد شد.

۸- كُلُّ ابْنِ أُنْثَى وَ إِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ يَوْمًا عَلَى آلَةِ حَدَبَاءَ مَحْمُولٍ

هر انسانی هر چقدر هم که عمر طولانی داشته باشد، روزی بر روی تابوت

چوبی حمل خواهد شد. (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ). این بیت از جمله آیات حکیمانه کعب است.

۹- تَبَيَّنَتْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْ عِدَّتِي وَ الْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولُ

شنیدم که پیامبر خدا، مرا تهدید کرده است، در حالی که من امید به بخشش و عفو رسول خدا دارم (این بیت در اصطلاح علم معانی برای استرحام است، یعنی شاعر از پیامبر طلب عفو و رحمت می کند).

۱۰- مَهْلًا هَدَاكَ الَّذِي أَعْطَاكَ نَافِلَةَ الْإِ

کمی صبر کن ای کسی که خداوند هدیه قرآن را که پر از پندها و تفصیل ها و تمثیل ها است بر تو عطا فرمود، یعنی خداوند خود سراسر رحمت است، بنابراین کلام او نیز رحمت است و تو که این هدیه بر تو ارزانی شده هم سراسر رحمتی.

۱۱- لَا تَأْخُذْتَنِي بِأَقْوَالِ الْوُشَاةِ وَ لَمْ أَذِنَبْ وَ لَوْ كَثُرَتْ فِي الْأَقَاوِيلِ

مرا به خاطر سخنان سخن چینیان مورد مؤاخذه قرار مده در حالی که گاهی مرتکب نشده ام، هر چند که گفته ها و سخنان درباره من زیاد باشد. (در این بیت کعب می خواهد خود را تبرئه کند که من این گونه که سخن چینیان می گویند نگفته ام).

۱۲- لَقَدْ أَقَوْمٌ مَقَامًا لَوْ يَفْسُومُ بِهِ يَرِي وَ يَسْمَعُ مَا قَدْ أَسْمَعُ الْفِيلُ

بدون شک من در جایگاهی و در برابر کسی ایستاده ام که اگر فیل حتی نام آن را می شنید. (این بیت موقوف المعانی است و ترجمه اش با بیت ما بعد تمام می شود).

۱۳- لَظَلَّ يُرْعَدُ إِنَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ مِنْ الرَّسُولِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَنْوِيلُ

شروع به لرزیدن می کرد (فیل) اگر آن که از جانب رسول الله و به اذن

خداوند اجازه و یا عطایی به او بخشیده می شد: (لازم به توضیح است که فیل در نظر اعراب بسیار عظیم و ترسناک است، به طوری که در یکی از جنگ های ایشان با ایرانیان، با دیدن عظمت فیلهای ایرانی، پا به فرار گذاشتند).

۱۴- ما زلتُ اقتطع البیداءَ مُدْرَعاً جَنحَ الظَّلامِ و ثوبُ اللیلِ مَسْدُولُ

پیوسته بیابانها را طی می کردم و می پیمودم و تاریکی شب را پیراهن خود می نمودم، در حالی که جامه تاریکی شب آویزان بود. این بیت، یکی از ابیات زیبای قصیده است که دو استعاره در آن به کار رفته است.

۱۵- حتی وَضَعْتُ یَمِینِی ما أَنَا زِعْمُهَا فی کَفِّ ذی نَقَمَاتِ قِیلِهِ الْقِیلُ

تا دست راستم را در دست محبوب (پیامبر) با شکوه و کریم خود که سخنش نافذ است و حرفش حق است بگذارم، البته نه برای مجادله و دعوا، (بلکه برای معذرت خواهی و پوزش طلبی).

۱۶- من ضیغم بضراءِ الأرضِ مَخْدَرَةٌ فی بطنِ عَثْرٍ غِیلٍ دَوْنَهُ غِیلٌ

(پیامبر) چون شیری است که در منطقه ضرا بیشه داشته باشد، و در دره ای که پوشیده از علف بسیار ترسناک است. (شیری که در منطقه پر علف و در بیشه انبوه زندگی کند، ترس و شجاع است و بسیار قوی).

۱۷- إِذَا یَسَاوِرُ قَرْنًا لَا یَحِلُّ لَهُ أَنْ یَتْرُکَ الْقَرْنَ أَلَا وَهُوَ مَغْلُولٌ

وقتی با رقیبش به پیکار پردازد، او را جز به صورت شاخ شکسته و یا زمین خورده رها نمی کند. یعنی هیچ کسی یارای مقابله و مبارزه با پیامبر نیست.

۱۸- إِنْ الرَّسُولُ لَنُورٌ یُسْتَضَاءُ بِهِ مُهْتَدٌ مِنْ سِیوفِ اللَّهِ مَسْلُولٌ

پیامبر همچون نوری است که بوسیله آن همه روشنی می جویند و شمشیری

است از جمله شمشیران هندی و آخته که از جانب خداوند متعال علیه کافران و ستمکاران کشیده شده است.

این شاید از اولین قصائد معروف عربی باشد که در مدح پیامبر اکرم (ص) سروده شده است و چنانکه گفته شد، قدمت تاریخی و زیباییهای بلاغی از جمله تشبیهات و استعارات زیبای شاعر، به ارزش ادبی شعر، هر چه بیشتر افزوده است.

بوصیری و بُردهٔ او:

اینک بشرح یکی دیگر از قصائد مهم زبان و ادبیات عربی می پردازیم که توسط شخصی بنام بوصیری که بنا بر قول مشهور اهل مصر و یا مغرب بوده است و در عهد ترکی مقارن با سالهای (۶۹۶-۶۰۸ ه. ق) می زیسته است، وی که شیعه زبده بود و در کتابت و شعر مهارت ویژه ای داشت، از مشهور ترین قصائدش «قصیده برده» و نیز «همزیه» او در مدح نبی اکرم (ص) می باشد، اما برده بوصیری، که در روایات علت نامگذاری آن، به این خاطر بود که شاعر گویا قبل از سرودن این اشعار بیمار و حتی فلج بوده و پس از سرودن این اشعار زیبای خود در مدح پیامبر اکرم (ص)، خواب می بیند که حضرت محمد (ص) به خواب وی آمده و ردای خویش را به وی عطا می کند و نیز دست مبارک خویش را بر پیکر بیمار شاعر می کشد و شاعر به هنگام صبح می بیند که هیچ گونه بیماری ندارد و به روایتی هم فلج بوده و از فلج رهایی می یابد، اما هر چه هست این قصیده ۱۱۶ بیتی در مدح و ستایش پیامبر را می توان به جرأت یکی از بی نظیرترین قصائد سروده شده در مدح پیامبر اکرم (ص) دانست این قصائد و علی الخصوص «برده» به زبانهای هندی، فارسی، ترکی، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی ترجمه گردیده است. این شعر در نهایت جزالت و استواری و کمال زیبایی و

متانت و حسن استعمال فنون بدیعی ممتاز است. اینک به نمونه هایی از این قصیده زیبا اشاره می نمایم:

مطلع قصیده:

۱- **أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانِ بَدِي سَلِمٍ** **مَزَجَتْ دَمْعاً جَرِي مِّنْ مَقْلِهِ بَدَمٍ**
 آیا بخاطر یاد همسایگان منطقه ذی سلم است (منطقه ای میان مکه و مدینه) که اشکی آمیخته با خون از چشمانت جاری نموده ای. مقصود شاعر از جیران، پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) می باشد (یعنی به خاطر ساکنان ذی سلم که همان پیامبر و ائمه بودند اشک پر خونی می ریزی).

۲- **أَمْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ تَلْقَاءِ كَاظِمِهِ** **وَأَوْمَضَ الْبَرْقُ فِي الظُّلْمَاءِ مِنْ إِضْمٍ**
 یا این که باد از سمت کاظمه (مکانی در جنوب بصره) بوی خوش (پیامبر) را می آورد و یا اینکه برقی در ظلمت شب از جانب کوه اظم (نزدیک مدینه) درخشیده است.

۳- **فَمَا لِعَيْنِكَ إِنْ قَلَّتْ أَكْفُفًا هَمَّتَا** **وَمَا لِقَلْبِكَ إِنْ قَلَّتْ إِسْتَفْقَ نِهْمٍ**
 چشمانت را چه شده که وقتی به آنها می گویی باز ایستید (از اشک ریختن) مثل سیل جاری می گردند و قلبت را چه شده که وقتی که می گویی آرام باش، دیوانه می شود و بی تاب می گردد.

۴- **أَيَحْسَبُ الصَّبُّ أَنَّ الحُبَّ مِنْكُمْ** **مَا بَيْنَ مَنْسُجِمٍ مِنْهُ وَ مُضْطَرَمٍ**
 آیا عاشق می پندارد که عشقش در لابلای اشک ریزان و قلب سوزانش نهفته

خواهد ماند.

۵- نَعَمْ سَرَى طَيْفٌ مِّنْ أَهْوَى فَأَرَقَنِي وَ الْخُبُّ يَعْتَرِضُ اللَّذَاتِ بِالْأَلَمِ

بله، زمانی که شیخ و تصویر یار از چشمانم گذشت مرا بیدار کرد (طوریکه دیگر بی خواب شدم) و عشق همیشه لذتها را با درد و رنج همراه می سازد، یعنی عشق با این که لذت بخش است ولی سخت و دردناک است.

۶- فَإِنْ أَمَارَتِي بِالسَّوِّءِ مَا أَنْعَمْتَ مِنْ جَهْلَهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ

این نفس امر کننده من به بدی ها هنوز، از جهلش بیدار نشده و پند نگرفته است با وجود آن که پیری و سپیدی مویم به او هشدار می دهد.

۷- وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تَهَمَّلَتْ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ تَفَطَّمَتْ يَنْفَطِمِ

این نفس همانند بچه است که اگر رهاش کنی، به سوی شیر خوردن متمایل می گردد و اگر آن را از شیر باز بداری، باز داشته می شود، (کنترل نفس به دست خود انسان است).

۸- وَ خَالَفَ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَ أَعْصَمَا وَ إِنْ هُمَا مَخْضَاكُ النَّصْحِ فَاتَّهِمِ

با نفس خود (نفس اماره) و نیز با شیطان مخالفت کن و بر آنها عصیان کن و یا از آن دو پرهیز کن، هر چند که خالصانه تو را نصیحت کنند.

۹- مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنِينَ وَ الثَّقَلَيْنِ؛ نِ وَ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ غَرْبٍ وَ مِنْ عَجَمِ

محمد (ص) سالار و سرور هر دو جهان و سرور و سالار انس و جن و نیز دو گروه عرب و عجم است.

۱۰- نَبِيْنَا الْأَمْرُ النَّاهِي فَلَا أَحَدًا آتَى فِي قَوْلِ (لَا) مِنْهُ وَ لَا (نَعَمْ)

پیامبر عزیز ما که همیشه امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر بود، و هیچ

کسی در گفتن کلمه لا(نه) و کلمه نَعَمْ (بله)، بهتر و شایسته تر از او نبود. همیشه به جا و درست سخن می گفت.

۱۱- هُوَ الْحَبِيبُ الَّذِي تُرْجَى شَفَاعَتُهُ لِكُلِّ هَوَالٍ مِنَ الْاِهْوَالِ مَقْتَحِمٍ

معشوق و محبوبی که امید شفاعت او می رود، در تمامی سختی ها و مشکلات و ترس ها و غم ها (شفاعت کننده) خود اوست.

۱۲- دَعَا اِلَى اللّٰهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بِجَبَلٍ غَيْرِ مَنْفَعِمٍ

دعوت به سوی خدا می کند و هر کسی به او چنگ بزند، به ریسمانی ناگستنی چنگ زده است.

۱۳- فَاَقِ النَّبِيْنَ فِي خَلْقِ وَ فِي خُلُقِ وَ لَمْ يَدَانُوْهُ فِي عِلْمِ وَ لَا كَرَمِ

نسبت به همه پیامبران در صورت و سیرت پیشی جست و آنها حتی در علم و کرم هم به او نمی رسند. پیامبر ما چه در حُسن و زیبایی صورت و چه در حسن اخلاق سرآمد همه پیامبران بود و بخشش و کرم او نیز فراتر از همه پیامبران و غیر قابل وصف بود و در علم نیز نظیری نداشت.

۱۴- وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ مُلْتَمِسٌ غُرْفًا مِنَ الْبَحْرِ اَوْ رَشْفًا مِنْ اَلْدِّيمِ

و همگی آنان از نبی اکرم (ص) خواهان جرعه ای از دریای بیکران او و یا ذره ای از باران بی حد و اندازه او می باشند. (دریای علم او و باران رحمت و بخشش او). یعنی پیامبر چون دریایی بود که همه پیامبران دیگر دوست داشتند جرعه ای از دریای کرم و باران رحمت وی بنوشند.

۱۵- فَاِنَّهُ شَمْسٌ فَضَلَّ هِمَّ كَوَاكِبِهَا يُظْهَرْنَ اَنْوَارُهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ

گویی که او چون خورشید رحمت و فضیلت و سایر پیامبران همچون

سیارگانند که به دور آن خورشید می گردند و نور او را در تاریکی ها به مردم پخش می کنند.

۱۶- کالزهر فی ترف و البدر فی شرف و البحر فی کرم و الدهر فی همم
پیامبر (ص) در لطافت و نرمی همچون گل و در شرف و بلندی همچون ماه و در بخشش و کرم همچون دریا و در کارهای بزرگ و یا غمها و همتها و تلاشها، دلی به وسعت همه روزگار داشت.

۱۷- كأنما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه و مبتسم
دندانهایش همچون مرواریدی نهانی داخل صدف است که معدن منطق و لبخند و تبسم اند.

۱۸- لا طیب يعدلُ ترواً ضمَّ اعظمه طوبی لمُتَشِقِ منه و مُلثم
هیچ بوی خوشی نمی تواند با خاکی که استخوانهایش را در بر گرفته برابری کند و خوشا به حال کسی که او را می بوید و می بوسد. (خوشا به حال زائر حرمش).

۱۹- وان لم تکن فی معادی آخذاً بیدی فضلاً و الاقل یا زله القدم
اگر در روز رستاخیز دستم را نگیرد از روی لطف و کرم خویش، پس آنگاه بگو که دیگر پایت لغزیده است. (اگر در قیامت شفیع ما نباشد وای بر ما خواهد بود).

۲۰- خدمته بمدیح استقبال به ذنوب عمر مضی فی الشعر و الخدم
با این مدیحه و ستایش این گونه گناهان عمری را که به شعر سرایی و خدمت گزاری به دیگران گذاشته پاک می کنم، (شاید با مدح نبی جبران گناهان گذشته کنم).

۲۱- یا اکرم الخلق مالی من الودُّ به سواک عند حول الحادث العمم
ای بزرگوارترین و بهترین آفریده و مخلوق، جز تو کسی را ندارم که بهنگام

نزول حوادث قیامت به او پناه ببرم. (أدرکنی یا شافع الأمم).

صفی الدین حلّی و کافیه او در مدح پیامبر:

اما سومین قصیده ای که در مدح و ستایش نبی اکرم به بررسی و شرح آن می پردازیم، قصیده ای است با نام «الكافیة البدیعیة فی المدائح النبویه» از صفی الدین حلّی که در سال (۷۵۰-۶۷۶ هـ.ق) و در عهد ترکی یا مملوکی و یا عصر انحطاط بغداد سروده شده است. صفی الدین حلّی یا عبدالعزیز بن سراپا بن علی بن ابی القاسم طائی، در حله تولد و نشأت یافت، (ما بین کوفه و بغداد)، او ابتدا به پادشاهان ارتقیه پیوست و آنان را مدح نمود و به هدایایی از جانب آنان نایل شد، لذا این قصائد را با نام «ارتقیات» می خوانند، ولی قصیده ای که در مدح نبی اکرم (ص) سروده در عالم ادبیات جایگاه ویژه ای برای خود دارد، زیرا علاوه بر آن که زیباییهای معنایی و لفظی و استعمال لغات دشوار و با تصنع را دارا می باشد، دارای زیباییهای بسیار بلاغی است، بدین صورت که هر بیتی از ابیات این قصیده، شامل یک فن از فنون لفظی یا معنوی بدیع می باشد. و در هر بیتی یک صنعت بدیعی وجود دارد. اینک به نمونه هایی از این اشعار می پردازیم:

إن جنت سلماً فسل عن جیره العلم و أقر السلام علی عرب بدی سلم

اگر به منطقه «سلم» آمدی از همسایگان کوه «علم» سؤال کن «درباره نبی

اکرم (ص)» و به عربهای ساکن ذی سلم درود و سلام برسان.

در این بیت از نظر بلاغی، برانت مطلع و جناس مرکب و مطلق وجود دارد

میان، فسل و سلم «وسلام و سلم».

فقد ضمنت وجود الدمع من عدم لهم، ولم أستطع مع ذاک منع دمی

وجود اشک بخاطر فقدان و هجران آنان است (ساکنان آن منطقه) و با این

وجود منم نتوانستم جلوی اشک چشمم را بگیرم.

در این بیت نیز جناس ملقّ وجود دارد میان من عدم و منع دم.

در حالی می مانم که اشکم همچون سیل جاری و ساری است و جسمم در میان استخوان هایم، همچون گوشتی در روی قصابی است. (از عشق نبی اکرم روحم از جسمم خارج می گردد و اصلاً توانایی دوری از پیامبر را ندارم).

۳- قد طال لیلی و اجفانی به قصرت عن الرقاد، فلم اصبح و لم انم

شبم طولانی گردید، به طوری که پلک هایم برای آن کوتاه شدند (بسته نمی شدند از شدت بی خوابی) نمی توانستم چشمانم را حتی برای لحظه ای خواب ببندم (خواب از چشمانم پریده بود) و نه توانستم شب را به صبح برسانم و نه توانستم بخوابم. در این بیت طباق وجود دارد میان، (لم اصبح و لم انم).

۴- و جدی حینی آئینی فکرتی و لّهی منهم الیهم علیهم فیهم بهم

شادی و غم و فکر و همه مشغولیت هایم، از ایشان و برای ایشان و در مورد ایشان و همراه است.

در این بیت صنعت هم لفّ و نشر وجود دارد. حروف جر مصرع دوم کاملاً به ترتیب و به جا و هماهنگ با کلمات مصرع اول آورده شده است.

۵- فمی تحدث عن سرّی فما ظهرت سرائر القلبِ الا من حدیثِ فم

دهانم از اسرار قلبم گویا و حاکی است و اسرار قلبم جز با دهانم و زبانم هویدا نمی شود.

در این بیت هم ردّ العجز علی الصدر وجود دارد.

۶- قالوا: اصطبر، قلت صبری غیر متّبع قالوا: اسلهم، قلت: وادی غیر منصرم

به من گفتند در مورد محبوبیت صبر کن. گفتم صبرم محال است، گفتند که

عشق او را فراموش کن گفتم که عشق من به او جدا نشدنی است.

۷- قالوا: ألم تدر أن الحبَّ غايتهُ سلبُ الخواطرِ و الألبابِ؟ قلتُ لم
گفتند آیا نمی دانی که پایان عشق زوال عقل و خاطرات است، گفتم: نمی
دانم. در این بیت فعل پس از کم به قرینه لفظی حذف شده یعنی «کم أدر»

۸- من كان يعلم أن الشهد مطلبه فلا يخاف للذغِ النحل من الم
هر کسی که بداند، برای رسیدن به شهد، درد و رنج می طلبد، از نیش زنبور
هیچ ترسی ندارد.
در این بیت مراعات النظیر وجود دارد.

۹- محمد المصطفى الهادی النبی اجل في الحجر عقلاً و نقلاً واضح اللقم
او همان محمد نبی است که از جانب خدا برگزیده شد و هدایت گر مردم
است و او بهترین پیامبر و دارای برهانی واضح و روشن که در سوره «حجر» هم به
عقل کامل او و نقل روشن و بی نقص او اشاره گردیده است.

۱۰- أمي خطَّ أبان الله معجزة بطاعه الماضين: السيف والقلم
درس نخوانده ای که خداوند معجزه وی را با به اطاعت در آمدن شمشیر و قلم
در مقابل او به او عطا فرمود. او هم پیامبر شمشیر بود و هم قلم، در هر دو کمال و اوج
داشت، (هم در جنگها غالب بر کافران و مشرکان بود و هم در بیان و گفتار).

۱۱- أبدی العجائب، فالأعمى بنفثته غدا بصيراً، و في الحرب البصير عم
آشکارترین عجایب و معجزات را از خود نمایان می سازد، کور با آب دهان
وی بینا می شود و در جنگ هم دشمنان بینا را با معجزه اش کور می کند. در این بیت
نیز صنعت طباق وجود دارد.

۱۲- له السلام من الله السلام وفي دار السلام تراء شافع الأمم

درود و سلام بر او باد و سلام خداوند بر او باد، بر کسی که در روز قیامت و یا در بهشت، او را شفاعت کننده امت ها می یابی.

۱۳- آراءوه و عطاياه، و تقمته و عفوهُ رحمة للناس کلهم

نظریاتش و عطایای او بخشش های او چشم او و عفو او همگی رحمتی است برای همه مردم. صنعت جمع بین الامور وجود دارد.

۱۴- فوجود كفيه لم تطلع سحائبه عن العباد، وجود السحب لم يقم

باران رحمت دستانش هیچگاه بریندگان تمامی ندارد، ولی باران ابرها روزی تمام می شود.

در این بیت صنعت تفریق وجود دارد.

۱۵- فإن سعدة فمدحى فيك موجه و إن سقى فذنبى موجب النقم

اگر سعادت من مدح من برای تو (ای پیامبر عزیز) موجب و باعث آن بوده است. و اگر بدبخت شدم، گناهانم موجب بدبختی ام بوده است. (در این بیت صنعت مقابله وجود دارد).

این نمونه هایی از اشعار مدحی شعرای بزرگ عرب زبان در مورد شخصیت والا و عظیم پیامبر اکرم (ص) می باشد.

در میان شعرای معاصر نیز، شاعری با نام احمد شوقی که اهل مصر بود، همزیه ای در مدح پیامبر دارد که بسیار زیبا و مورد توجه شاعران و ادیبان و ناقدان بسیاری در تاریخ بوده است. به علت ضیق زمانی و مکانی، از آوردن این قصیده خودداری می کنیم و به شعری که در معارضه برده کعب بن زهیر از استاد، دکتر انوار که از اساتید ادبیات و عرفان در دانشگاه تهران می باشند، می پردازیم و چند بیتی از این

قصیده زیبا را برای حسن ختام مقاله خویش می آوریم باشد که پیامبر عظیم الشأن با این مدایح زیبا و ماندگار، این حقیر پر از گناه را نیز در روز قیامت مورد شفاعت و رحمت خویش قرار دهد، ان شاء الله...

اما قصیده ای که ایاتی از آن را می آوریم، با نام الدرّة الأنواریه فی معارضه البردة الکعبیه الی الحضرة النبویه و الذروة العلویه.

و این قصیده این گونه آغاز می شود:

بالله معتصمی و القلب متبول و بالنبی وبالاسلام مکبول

ریسمان چنگم به سوی خداست در حالی که دلم شیفته اوست و با اسلام به قید و بند کشیده شده است. این بیت در معارضه بیت اول کعب «بانت سعاد فقلبی ... که در اینجا شاعر می گوید مرا با سعاد و معشوقه و ... کاری نیست بلکه تنها ریسمانی که چنگ می زنم ریسمان نبی اکرم و اسلام است.

وبالهدایه و الاطهار معتصمی و بالوصایه حبل الحب موصول

و نیز من به ریسمان امان چنگ می زنم و به وصی بودن (علی (ع)) که کوه دوستی پیامبر با او پیوند می خورد.

ولا سعاد و لا لیلی تکلفی قلبی یحبّ رسول الله مشغول

مرا نه سعاد و نه لیلی شیفته خود نمود، بلکه قلبم، شیفته عشق رسول خداست و خود را با آن مشغول نموده است.

ان الفؤاد هوی نحو الذی سکن البطحاء من مکه منها تناویل

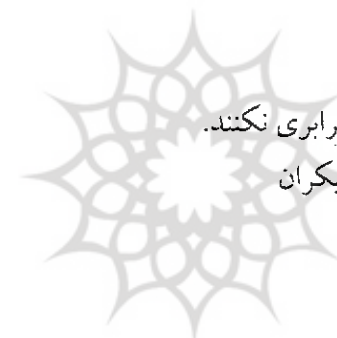
قلبم عاشق کسی است که در منطقه بطحا (در مکه) زندگی می کند که دارای عطاها و کرم های بسیار است.

شرح مفردات: (بی نوشتها)

توضیح این که: هر شماره مربوط شرح لغات مربوط به یک بیت می باشد و به ترتیب ابیات از اول تا آخر بررسی نشده است.

- ۱- متبول: مریض، سعاد: نام محبوبه خیالی شاعر، مکبول: بسته شده و در قید
- ۲- غراییل: ج غربال (الک)
- ۳- عتاق: شتران اصیل، نجیبات: به همان معنا
- ۴- مراسیل: ج مرسال: تندرو، تیز پا
- ۵- تسعی: نمانی کردن ف سخن چینی کردن
- ۶- غواة: ج غاوی: گمراهان
- ۷- آله حدباء: تابوت
- ۸- مأمول: چیزی که آرزوی انسان باشد- آرمان
- ۹- وُشاة: ج واشی: نمام، سخن چینان، أقاویل: سخنان
- ۱۰- تنویل: عطا، بخشش، کرم
- ۱۱- بیداء: صحرا، بیابان، جای خالی
- ۱۲- مُدَّرَعاً جُنْحَ الظلام: استعاره از در تاریکی راه رفتن
- ۱۳- ضیغم: شیر، محذر: بیشه
- ۱۴- غیل: بیشه پر از علف
- ۱۵- مُهَنَّد: شمشیری هندی که در برنگی و درخشش معروف بوده است.
- ۱۶- مُقله: کاسه چشم
- ۱۷- أومض: درخشیدن
- ۱۸- إضم: نام کوهی در مدینه
- ۱۹- همتا: جاری شوند، سیلاب شوند
- ۲۰- استَفَق: آرام باش

- ۲۱- منکتم : پوشیده و پنهان
- ۲۲- منسجم : ریزان (مقصود اشک)
- ۲۳- مضطرم : پریشان و سوزان (مقصود قلب)
- ۲۴- طیف : شبح - تصویر
- ۲۵- هَرم : پیر و فرتوت
- ۲۶- تَفْطَمَةٌ : اگر از شیر بگیری
- ۲۷- ثقلین : انس و جن
- ۲۸- هول : سختی ، مشکل
- ۲۹- مقتحم : شفاعت کننده
- ۳۰- لم یدانوه : با او نزدیکی و برابری نکنند.
- ۳۱- غرفا : جرعه ای از دریای بیکران
- ۳۲- رشفاً : درّه
- ۳۳- النسم : آفریده ، مخلوق
- ۳۴- أعیاء : کور کردن
- ۳۵- منفحم : غیر قابل درک
- ۳۶- تکل : مریض کردن
- ۳۷- الزهر : شکوفه ، گل
- ۳۸- مُلْتَمَس : بوسنده
- ۳۹- ذی سلم : نام منطقه ای
- ۴۰- وَضَم : تخته قصابی
- ۴۱- رقاد : خواب
- ۴۲- لدغ : نیش زدن ، نحل : زنبور
- ۴۳- جودس السُّحب : باران ابرها.
- ۴۴- إعدام : فقر، نداری، تمویل : عطا و بخشش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- ۱- تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، دارالمعرفه، بیروت.
- ۲- الجامع فی تاریخ الأدب العربی، حنا الفاخوری، دارالجلیل، مصر.
- ۳- تاریخ الأدب العربی العصرین المملوکی و العثماني. د. نادر نظام طهرانی.
- ۴- النصوص من الأدب الجاهلی و الإسلامی، د. نادر نظام طهرانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۵- النصوص من الأدب الانحطاط، د. نادر نظام طهرانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۶- المجانی الحدیثه، عن مجانی الأب شیخو، مجلد ۲، دارالمشرق، بیروت.
- ۷- تاریخ ادبیات عربی، محمد ترجمانی زاده، دانشگاه تبریز.
- ۸- تاریخ ادبیات عربی، محمد عبدالجلیل، ترجمه د. آذرتاش آذرنوش.
- ۹- تاریخ زبان و فرهنگ عربی، دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات سمت.
- ۱۰- تاریخ الأدب العربی، احمد حسن الزیات، دارالمعرفه، بیروت.
- ۱۱- المنجد الأبجدی، ترجمه استاد مهیار.